

چکیده

پس از فروپاشی نظام دوقطبی و تقویت فرایند هم‌گرایی در میان کشورهای اروپایی، خاورمیانه اهمیت بیشتری برای اروپا یافته است. امروزه تداوم و تشدید بی‌ثباتی در منطقه راهبردی خاورمیانه، بی‌تردید می‌تواند امنیت اتحادیه را تحت تأثیر خود قرار دهد. ریشه‌های این بی‌ثباتی را می‌توان در سه مسئله تروریسم، تسلیحات کشتار جمعی و هسته‌ای و کشمکش‌های منطقه‌ای جستجو کرد. از این رو، اتحادیه اروپایی که از قدرت نظامی لازم برای حل این مشکلات برخوردار نیست و در ضمن چنین شیوه‌ای را کارساز نمی‌داند، در پی حل و فصل مسالمت‌آمیز تهدیدها و بحرانها برآمده است. حال، مسئله اینجاست که پذیرش رویکرد نرم‌افزاری اتحادیه اروپایی از سوی کشورهای اقتدارگرای خاورمیانه، نه به خاطر همراهی با اتحادیه، که به واسطه هراسی است که آنها از رویکرد نظامی گرایانه آمریکا دارند.

کلیدواژه‌ها: خاورمیانه، اتحادیه اروپا، امنیت منطقه‌ای، تروریسم، تسلیحات

کشتار جمعی، چندجانبه‌گرایی

* کارشناس ارشد روابط بین‌الملل

فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال سیزدهم، شماره‌های ۲ و ۳، تابستان و پاییز ۱۳۸۵، صص ۸۶-۵۵

با تقویت هم‌گرایی اتحادیه اروپایی، این اتحادیه سعی داشت تا نفوذ خود را در سیستم بین‌الملل گسترش دهد. ساختار دوقطبی نظام بین‌الملل به همراه عدم انسجام بین اعضای جامعه اروپایی، اجازه قدرت یافتن و همچنین نفوذ در مناطق و زیرسیستمها را به جامعه اروپایی نداده بود، گرچه در دوران جنگ سرد شاهد تحولات و قدرت‌نمایی بسیاری از سوی جامعه اروپایی بودیم. همچون بحران کانال سوئز و مداخله‌گری انگلیس و فرانسه، خروج فرانسه از شاخه نظامی ناتو، و عملکرد مستقل برخی کشورهای عضو جامعه اروپایی در رابطه با مسایل خاورمیانه. هیچ‌یک از آنها نتوانست با موفقیت و به‌طور مستقل از دو ابرقدرت صورت گیرد. در این راستا جامعه اروپایی در دوران جنگ سرد نتوانست خود را از وضعیت پیرو^(۱) در مقابل آمریکا خارج کند،^۱ اما به هر حال قدرت و توان اعضای جامعه اروپایی در کنار قدرت آمریکا، سیستم توازن قدرت را در نظام بین‌الملل ایجاد نمود. به نظر می‌رسد که بدون قدرتهای اروپایی، ایالات متحده توان به سرانجام رساندن سیستم موازنه قدرت را نداشت. در این بین آمریکا نیز از قدرتمند شدن مشروط جامعه اروپایی خرسند بود و در این راه کمکهای بسیاری به آنها کرد.

اگرچه یکی از عوامل مهم هم‌گرایی اروپایی را می‌توان در سیستم دوقطبی آن زمان جستجو کرد، اما ایالات متحده در ساختار دوقطبی، خواهان اروپایی با آن میزان قدرت بود که نتواند ساختار نظام بین‌الملل و یا وضعیت موجود سیستمی را برهم زند و از سوی دیگر، آن قدر قدرت داشته باشد که به دام کمونیسم نیفتد. به گفته‌کندی، رئیس‌جمهوری وقت آمریکا، «ما خواهان یک اروپای شریک هستیم، نه یک اروپای رقیب».^۲ با پایان یافتن جنگ سرد و در حال‌گذار بودن ساختار نظام بین‌الملل و همچنین در پی تقویت ساختارهای اروپایی، اتحادیه اروپا به دنبال نقش مستقل از دیگر قدرتها به خصوص ایالات متحده آمریکا برآمد. بعد از جنگ سرد ساختار نظام بین‌الملل از حالت دوقطبی خارج گردید، ولی این بدان معنا نیست که ساختار تک‌قطبی بر نظام بین‌الملل حکم فرما شده باشد. نظرات و دیدگاههای

1. Bandwagon

بسیاری در این رابطه وجود دارد. از مهم ترین این نظرات می توان به دیدگاه هاتینگتون اشاره داشت که قایل به ساختاری تک- چند قطبی در عرصه نظام بین الملل است.^۳ در این فضای بی ثباتی ساختاری نظام بین الملل، اتحادیه اروپایی در پی تقویت و هم گرایی ساختارهای خود برآمد، بنابراین سران آن در ماستریخت گردهم آمدند و پیمانی تحت همین نام منعقد کردند. براساس اصل ۵ از ماده «J. ۱» این پیمان، اعضا خود را موظف کردند که در کلیه زمینه ها و فعالیتهای سیاسی- دفاعی با یکدیگر هماهنگ باشند.^۴ در این راستا نشستهایی شکل گرفت؛ همچون هلسنکی که منجر به ایجاد نیروی واکنش سریع اروپایی، نشست کلن که منجر به تشکیل سیاست دفاعی و امنیتی اروپایی و نیس که منجر به ایجاد کمیته های نظامی در جهت تقویت اتحادیه شد.

اتحادیه اروپایی این مسئله را درک نموده است که برای بازیگری و ایفای نقش فعال در عرصه نظام بین الملل باید در کنار حوزه اقتصادی، در حوزه نظامی نیز توانمند و قدرتمند بود. شرکت در عملیات صلح بانی و صلح سازی در داخل و خارج از اتحادیه اروپایی از جمله فعالیتهای این اتحادیه بود، اما بحرانهای شکل گرفته در داخل و خارج از اروپا نشان داد که اتحادیه همچنان به ناتو و ایالات متحده وابسته است. بنابراین به رغم اینکه اتحادیه اروپایی در حل بحرانهای اولیه بالکان همچون بحرانهای بوسنی و هرزگوین و مقدونیه به ایالات متحده و ناتو وابستگی بسیاری داشت و در بحران کوزوو، قابلیت های دفاعی و یک پارچگی اتحادیه در حل این بحران به مراتب گسترده تر شد، تا جایی که ۸۵ درصد از کل نیروهای ناتو در حمله به صربستان و همچنین دوسوم از کل هزینه های حل و فصل این بحران را اتحادیه اروپایی به عهده گرفت.^۵ اما نقش اتحادیه اروپایی در حد صلح بان بود؛ بدان معنا که ساختار و نهادهای امنیتی- دفاعی اروپایی در نقاطی که ایالات متحده و ناتو عملیات و با صلح سازی می کردند، به عنوان صلح بانی بسنده نموده بود. به بیان کیگن، «آمریکا غذا سرو می کند، ولی اتحادیه اروپایی به شستن ظروف بسنده می کند.»^۶ با تقویت هم گرایی و ساختارهای اتحادیه اروپایی به خصوص در حوزه سیاست خارجی و امنیتی و حوادث ۱۱ سپتامبر که منجر به سیاستهای یک جانبه گرایانه در سیاست خارجی آمریکا گردید، انسجام و هویت خاصی را به سیاست

خارجی و امنیتی اروپایی بخشید. این فرایند در حالی صورت می‌گیرد که اتحادیه اروپایی یکی از قدرتهای بزرگ اقتصادی جهان است. آمارهای مقایسه‌ای اقتصادی و نظامی می‌تواند بیانگر این مطلب باشد.^۷ (جدول یک) با چنین ویژگیهایی به خصوص در حوزه نرم افزاری، می‌توان اتحادیه اروپایی را در زمره قدرتهای بزرگ نظام بین الملل قلمداد کرد. از جمله ویژگیهای قدرتهای بزرگ تعریف منافع خود فراتر از حوزه ملی و منطقه ای است. قدرتهای بزرگ منافع خود را در سطح نظام بین الملل تعریف می‌کنند. از این رو عملکرد واحدها، کنش و واکنش واحدها در سطح نظام بین الملل می‌تواند منافع آنها را تحت تأثیر قرار دهد. در این صورت می‌باید برای حفظ منافع خود در مناطق و در سطح ساختار نظام بین الملل فعالانه عمل کنند و مداخلاتی را صورت دهند، البته قدرتهای بزرگ همچون ابرقدرت دارای توانمندی و امکان حضور فعال در تمام نقاط و مناطق نیستند و لزومی ندارد که این گونه در مناطق و در فرایند امنیت سازی تمام مناطق حضور داشته باشند،^۸ بلکه تنها در مناطقی که هم جوار و دارای امنیت راهبردی می‌باشند حضور دارند. عنصر مداخله‌گری در مناطق به همراه حوادث ۱۱ سپتامبر و پیامدهای آن، ژئوپلیتیک را که در عصر جهانی شدن کم‌رنگ شده بود، دوباره به عرصه روابط بین الملل کشاند و قدرتهای بزرگ را به این امر سوق داد که نمی‌توان مناطقی از دنیا را که بعد از جنگ سرد به حال خود رها شده بودند، به حال خود گذاشت.^۹ از جمله این مناطق، منطقه خاورمیانه است.

در صورتی که اتحادیه اروپایی به عنوان یک قدرت بزرگ بخواهد نفوذی در سطح سیستم داشته باشد، به طور منطقی بعد از اینکه نفوذ خود را بر کل اروپا گسترانید، به نزدیک‌ترین مناطق جغرافیایی و در عین حال مناطق مهم جهان معطوف می‌شود.^{۱۰} به نظر می‌رسد که منطقه خاورمیانه این ویژگیهای مهم را برای اتحادیه اروپایی داشته باشد. خاورمیانه اهمیت بسیاری برای اروپا دارد. چنین اهمیتی جایگاه ویژه‌ای برای خاورمیانه در سیاستهای راهبردی اتحادیه اروپایی ایجاد کرده است. دلایل مهم با اهمیت یافتن خاورمیانه برای اتحادیه اروپایی را می‌توان در نکات زیر خلاصه کرد:

۱. اتحادیه اروپایی به لحاظ قرابت جغرافیایی، فاصله بسیار اندکی با خاورمیانه دارد.

این قرابت با فرایند گسترش اتحادیه اروپایی بیشتر و بیشتر می‌گردد. اتحادیه اروپایی با قبول عضویت ترکیه، ایران و عراق و به طور کلی خاورمیانه را همسایه خود می‌گرداند.

۲. به لحاظ قرابت جغرافیایی، هر گونه تنش و یا بی‌ثباتی در این منطقه، منافع اتحادیه اروپایی و اعضای آن را متأثر از خود و بحرانهای موجود می‌گرداند. در نتیجه، بی‌ثباتیها قابل تسری به اروپاست که برای نمونه می‌توان به انفجارهای ۲۰۰۵ لندن اشاره کرد.

۳. بی‌ثباتیها در خاورمیانه منجر به عدم امنیت شهروندی و در نهایت مهاجرت به کشورهای می‌شود که ثبات بیشتری نسبت به خاورمیانه دارند و از آنجایی که اتحادیه اروپایی منطقه صلح و با ثباتی را در کنار خاورمیانه بزرگ ایجاد کرده است، مردم خاورمیانه با اکثریت مسلمان، به کشورهای اتحادیه اروپایی مهاجرت می‌کنند.

۴. خاورمیانه منابع عظیمی از نفت و گاز را در خود جای داده است. ذخایر نفتی عراق به تنهایی بیش از مجموع ذخایر نفتی آمریکا، روسیه، چین و مکزیک است. این در حالی است که ایران، عربستان، کویت، قطر و دیگر کشورهای خاورمیانه ذخایر نفتی بسیاری را در اختیار دارند. اهمیت خاورمیانه تنها از بعد انرژی به آن میزان است که می‌توان گفت «هر کشوری که در خاورمیانه مسلط شود، بر کل جهان مسلط شده است.» کشورهای غربی نیز اهمیت انرژی خاورمیانه را به خوبی دریافته‌اند. این در حالی است که مهم‌ترین دغدغه سیاستمداران و دولتمردان آمریکایی و اروپایی تامین انرژی است. بنابراین اروپاییان منافع بسیاری را در خاورمیانه دنبال می‌کنند.

۵. از دیگر موارد اهمیت یافتن خاورمیانه برای اروپا و آمریکا، بهره‌برداری از آن به عنوان یک ابزار قدرت است. نگاه ایالات متحده به خلیج فارس و خاورمیانه به مفهوم کنترل اروپا، چین و ژاپن است. ایالات متحده از این منطقه بهتر می‌تواند بر این قدرتها کنترل داشته باشد. حتی این منطقه ابزاری برای آنها جهت اعمال فشار بر یکدیگر محسوب می‌شود. طبیعی است که قدرت بزرگی همچون اتحادیه اروپایی که به دنبال چندجانبه‌گرایی در ساختار نظام بین‌الملل است، با نفوذ در این منطقه بهتر می‌تواند قدرت ایالات متحده را به چالش بکشد. نگاه چین و روسیه به مسایل و بحرانهای خاورمیانه از جمله این موارد است.

چین با نفوذ در خاورمیانه، به راحتی می‌تواند با آمریکا در مورد بحران تایوان چانه‌زنی کند.

۶. خاورمیانه در حال مدرن شدن و با جمعیت در حال رشد، از یک سو بازار قابل توجهی را برای تولید کنندگان و صادر کنندگان کالاهای لوکس و مصرفی اتحادیه اروپایی ایجاد نموده است و از سوی دیگر، به کالاهای سرمایه‌ای و همچنین به سازه‌های زیربنایی نیاز دارد که اغلب از عهده متخصصان داخلی کشورهای خاورمیانه خارج است. همین امر می‌تواند فضایی برای حضور متخصصان اروپایی ایجاد کند.

۷. نقش و نفوذ بسیار زیاد مذهب در سیاست و حکومت کشورهای خاورمیانه، اهمیت این منطقه را دوچندان کرده است. در حال حاضر یکی از بزرگ‌ترین دغدغه‌های جهان عرب، تضعیف اسلام سیاسی است که می‌توان گفت بخش عمده آن در منطقه خاورمیانه قرار دارد. در بسیاری اوقات این اسلام‌گرایی، قدرتهای بزرگ و ابرقدرت را وادار به اتخاذ سیاستهای انفعالی کرده است. از این رو هرگونه تحرک و واکنش کشورهای عضو اتحادیه اروپایی، بر منافع مسلمانان و اسلام‌گرایان افراطی (همچون گروه طالبان) تأثیر می‌گذارد.

بنابراین خاورمیانه با توجه به اهمیتی که در ساختار نظام بین‌الملل دارد، نگاه قدرتهای بزرگ را به خود جلب کرده است. این اهمیت تا بدان حد است که این منطقه و نفوذ در آن به خوبی می‌تواند موازنه قدرت را به نفع یا به ضرر هریک از قدرتهای بزرگ برهم زند. تمامی مواردی که ذکر شده بر منافع اعضای اتحادیه اروپایی تأثیر مستقیم می‌گذارد که هریک جای بررسی و تحقیق دارد، اما در این بررسی تنها جایگاه ثبات سیاسی خاورمیانه تأییراتی که بر امنیت و منافع اتحادیه اروپایی بر جای می‌گذارد، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

ثبات خاورمیانه و تأثیر آن بر امنیت اتحادیه اروپایی

ثبات منطقه‌ای از اولویتهای اروپا در خاورمیانه است. حتی می‌توان گفت که این سیاست جایگزین سیاست امنیت انرژی شده است. در حال حاضر کشورهای عضو اوپک که بیشتر آنها در خاورمیانه مستقر هستند، حدود ۷۰ درصد از انرژی و نفت اعضای اتحادیه اروپایی جهان را تأمین می‌کنند. پیش‌بینی می‌شود تا سال ۲۰۲۰، ۴۰ درصد از نفت جهان

در خاورمیانه تولید شود.^{۱۱} بنابراین، اتحادیه اروپایی برای به دست آوردن و حفظ این مقدار انرژی، مداخلات و رایزنیهای بسیاری در این منطقه خواهد داشت. در کنار واردات انرژی و نفت اروپا از خاورمیانه، اتحادیه اروپایی خود نیز دارای منابع عظیم نفت و انرژی است که بخشی از نیازهای خود را تأمین می کند، اما اگر به پیش بینی ذخایر انرژی نگاه کنیم، متوجه جایگاه خاورمیانه در سیاستها و راهبردهای اعضای اتحادیه اروپایی خواهیم شد. آمارها بیانگر آن است که تا سال ۲۰۱۰ ذخایر و تولید انرژی و نفت در دریای شمال (مهم ترین منبع تولید نفت اروپا) روبه کاهش خواهد رفت،^{۱۲} در حالی که خاورمیانه جایگاه و مرتبه خود را حفظ خواهد کرد. (جدول ۲)

اما به رغم تمام توانمندی خاورمیانه در تأمین انرژی، تا زمانی که در این منطقه ثبات وجود نداشته باشد، قدرتهای بزرگ نمی توانند از آن بهره برداری کنند. از این رو، با هرگونه بی ثباتی در تأمین منابع انرژی، اعضای اتحادیه اروپایی، منافع خود را مورد تهدید می بینند. اما بی ثباتی در خاورمیانه پیامدهای دیگری هم دارد. در سالهای اخیر خطر بی ثباتیهای داخلی (خاورمیانه) بیش از آنکه باعث کشمکشهای نظامی در منطقه گردد، بر سیاستهای داخلی و ثبات قدرتهای بزرگ تأثیر گذاشته است.^{۱۳} به رغم اینکه هرگونه بی ثباتی در خاورمیانه منافع قدرتهای بزرگ از جمله آمریکا و اتحادیه اروپایی را متأثر می کند، اما اتحادیه اروپایی به دلیل نزدیکی جغرافیایی و همچنین به دلیل داشتن سابقه استعمار در این منطقه بسیار بیش از ایالات متحده متأثر می شود. البته این امر بدان معنا نیست که منافع و نگرانیهای آمریکا در منطقه کاهش می یابد و کمتر است، بلکه به معنای حضور گسترده تر اروپا در خاورمیانه است. فارغ از نزدیکی جغرافیایی، کشورهایی همچون ایتالیا، فرانسه و انگلستان، مستعمره های بسیاری در خاورمیانه داشته اند، در نتیجه ارتباط بسیاری با مردم و دولتتهای خاورمیانه پیدا کرده اند. وجود این مستعمرات پیوندهای سیاسی - فرهنگی و اقتصادی بسیاری را بین کشورهای خاورمیانه و کشورهای غربی ایجاد کرده است، اما کشورهایی همچون آلمان که مستعمره ای در خاورمیانه نداشته اند، رابطه ویژه ای با بعضی از کشورهای خاورمیانه پیدا کرده اند که توجه این گونه کشورها را به خود جلب کرده است. تهدیدها و

بی‌ثباتی‌هایی که اتحادیه اروپایی را مورد چالش قرار می‌داد، مقامات بلندپایه را در ۱۲ دسامبر ۲۰۰۳ در بروکسل برای تدوین راهبرد امنیتی اروپایی گردهم آورد. آنان بعد از برشمردن تهدیدها به این نتیجه رسیدند که چندین تهدید کلیدی اتحادیه اروپایی را از داخل و خارج از آن به چالش می‌کشد؛ کشورهای شکست خورده، تروریسم، تسلیحات کشتار جمعی و کشمکشهای منطقه بیش از دیگر تهدیدها امنیت اتحادیه اروپایی را تحت تأثیر خود قرار داده است. در این ارتباط اتحادیه اروپایی، ریشه بیشتر این گونه تهدیدها را در خاورمیانه می‌داند.^{۱۴}

۱. تهدید تروریسم

فعالیت‌های تروریستی پیش از تبدیل شدن به یک تهدید مهم بین‌المللی، در عرصه نظام داخلی دولتهای ملی و حتی پادشاهی وجود داشته است. در سیستمهای پادشاهی «شاه‌کشی» از بارزترین فعالیتهای تروریستی محسوب می‌گردید، اما تاریخ شاه‌کشی با یک اشتباه تاریخی آغاز شد. در روایات باستانی، قتل هیپارخوس (پسر پی‌ستیراستوس) به دست هارمودیوس و آرسیتوگیتون نخستین نمونه اقدام توطئه‌گران عاشق‌آزادی برای از بین بردن یکی از جباران معرفی می‌شود و مورد تمجید و تجلیل قرار می‌گیرد، اما این قتل فقط کینه‌ای شخصی نسبت به آن جبار بود، نه ملاحظات سیاسی. با وجود این، همین قتل باعث پیدایش یکی از مکتبهای فکری نیرومندی شد که تا سده هفدهم ادامه داشت و بعدها با بالا گرفتن کار اقتدارگرایی، دوباره جان تازه در کالبد آن دمیده شد و به تدریج به نظام بین‌الملل تسری پیدا کرد.^{۱۵}

با شکل‌گیری دولتهای وستفالیایی، تهدیدهای تروریستی در عرصه نظام داخلی و در همان چارچوب داخلی قرار گرفت، از این رو تهدیدهای تروریستی متوجه غیرخودبها در چارچوب نظام داخلی بود. غیرخودبها می‌توانست در قالبهای ایدئولوژیک و یا منافع ضد گروهی قلمداد شود. چنانچه در عرصه فراملی تهدیدی صورت می‌گرفت، متوجه بومیان، یا هم‌ملیتهای غیرخودی ساکن در دیگر کشورها می‌شد. با فرایند جهانی شدن و از طریق

ابزارهای این فرایند، تهدیدها و فعالیتهای تروریستی از چارچوب ملی خارج و به سطح نظام بین الملل تسری یافت. به عبارت دیگر، واحدها و تروریستها از ابزارهای جهانی شدن در جهت بومی کردن اهداف خود بهره بردند. از آن پس، تهدیدها نه تنها متوجه غیر خودیها بود، بلکه متوجه شهروندان و مقامات دیگر کشورهای دشمن نیز می شد. در این بین قدرتهای بزرگ بیش از پیش این گونه تهدیدها را احساس می کردند، به این دلیل ساده که قدرت باعث هراس دیگران می شود. هنگامی که قدرت نمایی متوجه کشورهای ضعیف و یا کوچک می شود، آنها را برای دفاع از خود آماده می گرداند، اما چون آنها توان مقابله رودر رو را ندارند به ناچار دست به اقدامات تروریستی می زنند. هرگاه قدرتهای بزرگ ایدئولوژی و مبانی اساسی کشورها و گروههای ضعیف را مورد هدف قرار دهند، انگیزه های گروههای تروریستی دوچندان می شود.

هراس قدرتهای بزرگ از تروریسم با رویکرد مواجهه جویانه غرب در مقابل اسلام بنیادگرا، بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر به اوج خود رسید. بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر، اتحادیه اروپایی سعی کرد که راهکاری را به همراه ایالات متحده آمریکا در مقابل مهار تهدید تروریسم به کار گیرد، در این رابطه نیز همکاریهای بسیاری در افغانستان (به لحاظ مالی و نظامی) با ایالات متحده داشت، اما این گونه کمکها انتظار ایالات متحده را بر آورده نکرد. ضمن اینکه اتحادیه اروپایی در برخورد با تروریسم می توانست از توانمندیهای بیشتری نسبت به گذشته از خود نشان دهد. این واکنش نسبتاً سرد کشورهای عضو اتحادیه اروپایی به ایالات متحده از دو وضعیت نشأت می گرفت: اول اینکه اتحادیه اروپایی که به دنبال ساختار چند قطبی در عرصه نظام بین الملل است، این گونه حملات را در راستای کاهش اقتدار و قدرت ایالات متحده می دانست. ایالات متحده نیز به ناچار از دیگر قدرتها از جمله کشورهای اروپایی درخواست استمداد کرد که با آن در مقابل تروریسم همکاری کند. در چنین شرایطی اتحادیه اروپایی می توانست با آمریکا بازی سیاسی داشته باشد و در قبال دریافت امتیاز از آمریکا، با آن کشور همکاری کند؛ دوم اینکه، بعضی از اعضای اتحادیه اروپایی تمایل بسیاری داشتند که در کنار آمریکا در مقابل تروریسم قرار گیرند، اما عدم وفاق و یک پارچگی در برخورد با تروریسم در

اتحادیه و همچنین فرایند طولانی بوروکراتیک، این اتحادیه را به سوی اعلامیه‌ها و بیانیه‌های صرف سوق داد، اما بعضی از کشورهای عضو اتحادیه عضو ناتو، در کنار ایالات متحده در مقابل تروریسم قرار گرفتند. تداوم این گونه ناهماهنگی منجر به شکاف در روابط دو سوی آتلانتیک در مورد حمله آمریکا به عراق گردید. این وضعیت در حالی اتفاق می‌افتاد که بین مردم دو سوی آتلانتیک نیز دلسردی شکل یافته بود. در طرح بررسی دیدگاه‌های مردم آمریکا و اتحادیه اروپایی در قبال موضوعات سیاست خارجی که صندوق مارشال و شورای روابط خارجی آمریکا آن را صورت داده بود، ۹۱ درصد از مردم آمریکا تهدید تروریسم را به عنوان تهدیدی کلیدی علیه امنیت آمریکا می‌دانستند. ۸۶ درصد تهدید تسلیحات بیولوژیکی و ۸۵ درصد تهدید از سوی کشورهای غیردوست را مطرح می‌کردند.^{۱۶} با این حال، نگرانی‌های مردم اروپا نسبت به تهدیدهای بین‌المللی همانند مردم آمریکا نبود. اروپایی‌ها، نه تنها احساس امنیت بیشتر و تهدید کمتری از سوی کشورهای غیردوست و تروریسم می‌کردند، بلکه احساس می‌کردند که ایالات متحده خود تا حدودی مسئول آسیب‌پذیری و حملات تروریستی است.^{۱۷} مردم و مقامات اتحادیه اروپایی حملات ۱۱ سپتامبر را ناشی از سیاست‌های غلط آمریکا و همچنین واکنش طبیعی و معمولی کشورهای ضعیف به قدرت برتری می‌دانستند که هویت مذهبی و سیاسی آنها را تهدید می‌کند. در این راستا طبیعی بود که اتحادیه اروپایی، تنها به بیانیه‌ها و اعلامیه‌های صرف بسنده کند و کمتر به فعالیتهای عملی در این زمینه پرداخته شود.

تغییر در رویه مقابله با تروریسم را می‌توان در بعد از حوادث تروریستی ۱۱ مارس اسپانیا و حملات تروریستی لندن ملاحظه کرد. حمله تروریستی مادرید، ذهنیت گذشته اروپاییان را نسبت به تهدیدهای تروریسم تغییر داد. این حمله واکنشی را در سراسر اروپا برانگیخت و اعضای اتحادیه اروپایی آن را به عنوان تهدیدی جدی و بالقوه درک کردند. پیام این حملات آن بود که «اروپا نیز آسیب‌پذیر است». منطقی بود که، اعضای اتحادیه اروپایی دیگر نمی‌توانستند چنین توجیه کنند که آمریکا باید مسئول و پاسخگو باشد. بعد از بمب‌گذاری مادرید که برای اولین بار توسط القاعده در اروپا صورت می‌گرفت، اعضای

اتحادیه بارها گردهم جمع شدند تا تمهیداتی برای مقابله با آن بیندیشند. در راهبرد امنیتی اروپا در سال ۲۰۰۳ و در قانون اساسی اتحادیه اروپایی که ژوئن ۲۰۰۴ پیش نویس آن مورد موافقت قرار گرفت، تروریسم به عنوان تهدیدی راهبردی علیه اتحادیه محسوب گردید که این اتحادیه برای مقابله با آن باید از بسیج جهانی درخواست کمک می نمود.^{۱۸} در همین راستا بعد از این حمله تروریستی، شورای اروپا فهرستی از اهداف راهبردی برای مقابله با تروریسم و همچنین فهرستی از سازمانها و گروههایی که اقدام به اعمال تروریستی می کند را برشمرد. در این فهرست که هر ساله مورد تجدید نظر و بازبینی قرار می گیرد، از ۴۵ فرد تروریست و ۳۶ سازمان و گروههای تروریستی یاد شده است.^{۱۹} از بین تعداد گروهها و افراد تروریستی، بیش از نیمی از آن افراد و گروهها را گروهها و سازمانهای اسلامی تشکیل می دادند، البته گروههایی که یا در خاورمیانه مستقر هستند و یا به نوعی از سوی منطقه خاورمیانه مورد حمایت قرار می گیرند.

بعد از گذشت چندی از این راهبرد و همکاری اعضای اتحادیه با آمریکا در عملیاتی همچون پاک سازی عراق و حضور نیروهای اروپایی در عراق به عنوان صلح بانی، حملاتی دیگر از ناحیه القاعده گریبان گیر انگلستان شد. در پی آن، نشستها و حالتی فوق العاده در اروپا آغاز شد. در این زمان اتحادیه اروپایی بیشتر متوجه شد که هر گونه ناامنی در خاورمیانه، متوجه اتحادیه اروپایی نیز خواهد بود. این گونه تهدیدها زمانی بیشتر می شود که اعضای اتحادیه و به طور کلی خود اتحادیه به عنوان یک واحد، در زمره قدرتهای بزرگ قرار می گیرند. از ویژگیهای بارز قدرتهای بزرگ تعریف منافع خود به صورت جهانی و در پی آن مداخله و حضور در مناطق مهم جغرافیایی است. از این رو، در اینجا بین تعامل قدرتهای بزرگ و تهدیدهای تروریستی رابطه ای مستقیم شکل می گیرد. به هر میزان که واحدها قدرتمند باشد، نقش و تحرک گروههای تروریستی را به چالش خواهند طلبید؛ زیرا آنها در پی ثبات در مناطق هستند تا در سایه این ثبات منافع خود را تعقیب کنند. در این راستا، گروههای تروریستی بیشتر تحریک می شوند تا قدرتهای بزرگ را مورد هدف قرار دهند. در پی حملات به انگلیس، گروه القاعده ضمن برعهده گرفتن تمام مسئولیتهای آن اعلام کرد، این حمله به خاطر آن بود

که انگلستان بسیار مغرور قدرت شده است. بدین جهت شورای کمیسیون و پارلمان اروپایی با بی‌ثبات خواندن خاورمیانه، اعلام کردند که اروپا در آن منطقه منافع بسیاری دارد که نمی‌توان از این منافع چشم‌پوشی کرد. با این عملکرد به یک تناقض می‌رسیم؛ بدین معنا که اتحادیه اروپایی در پی تعقیب منافع خود اقدام به دخالت در امور خاورمیانه می‌کند، اما گسترش این مداخلات واکنش منفی گروه‌های تروریستی را به همراه می‌آورد.

۲. تهدید تسلیحات گشتار جمعی و هسته‌ای

امروز، کشورهای زیادی اعم از پیشرفته و عقب مانده در پی کسب سلاح‌های هسته‌ای هستند. والتز علت دستیابی کشورها به این نوع تسلیحات را در موارد ذیل خلاصه می‌کند:

۱. در مورد قدرتهای بزرگ، مقابله و ایجاد توازن با تسلیحات سایر قدرتهای بزرگ؛
۲. برای دولتهای ضعیف‌تر، به این دلیل که نسبت به تضمین‌های امنیتی قدرتهای بزرگ در تردید به سر می‌برند؛

۳. برای کشورهای بدون ائتلاف برای مقابله با تسلیحات هسته‌ای رقبا؛

۴. برای کشورهایی که با رقبایی مواجه‌اند که از برتری نظامی متعارف برخوردارند؛

۵. برای کشورهایی که مایلند از مسابقه پر هزینه تسلیحاتی متعارف پرهیز کنند؛

۶. برای کشورهایی که امیدوارند جایگاه بین‌المللی خود را بهبود بخشند؛

۷. برای کشورهایی که خواهان سلاح هسته‌ای برای مقاصد تهاجمی‌اند.^{۲۰}

به طور کلی، تسلیحات هسته‌ای و گشتار جمعی در کشورهای منطقه خاورمیانه بی‌ثباتی را برای منطقه‌ای که برای اروپا و آمریکا مهم است، به همراه دارد و در همین راستا منافع اتحادیه اروپایی را مورد تهدید قرار می‌دهد. اگرچه اتحادیه اروپایی مستعد تهدیدهای WMD و هسته‌ای نمی‌باشد و ایالات متحده به دلایلی همچون سیاست‌های یک‌جانبه‌گرایانه و قدرت برتر بودن بیشتر در معرض این گونه حملات و تهدیدهاست، اما به هر حال اتحادیه اروپایی نیز از تهدید تکثیر تسلیحات غیر متعارف و سیستم‌های موشکی به خصوص در دست کشورهای اقتدارگرا در هراس است.^{۲۱} این هراس با قدرتمند شدن اتحادیه اروپایی و در پی

آن تقویت ساختارهای امنیتی - دفاعی اروپا تقویت می گردد؛ زیرا قدرتمند شدن واحدها، مداخلات را در مناطق مهم بیشتر می کند. همین امر قدرتهای کوچک تر و ضعیف تر را مجهز به تسلیحات بیولوژیکی و قدرتهای منطقه ای را تحریک به دستیابی به تسلیحات هسته ای می کند. از سوی دیگر، به دلیل وجود حکومت‌های اقتدارگرا و اختلافات قوی و مرزی بسیار در منطقه خاورمیانه و همچنین عدم ثبات و توازن منطقه ای، این منطقه بیش از دیگر مناطق در پی دستیابی به این گونه تسلیحات است. از این رو، به نظر می رسد که تکثیر تسلیحات کشتار جمعی و هسته ای در منطقه خاورمیانه امری اجتناب ناپذیر است.

بسیاری از تحلیلگران سیاسی تکثیر تسلیحات هسته ای در خاورمیانه را با روند صلح خاورمیانه گره زده و فرض را بر این نهاده اند که اگر قرار باشد یکی از آن دو حل شود، بایستی در حل دیگری پیشرفت حاصل شود. چنانچه روند صلح خاورمیانه با موفقیت صورت بگیرد، این امر می تواند خطر گسترش و تکثیر تسلیحات کشتار جمعی و هسته ای را با محدودیت مواجه کند. عکس این موضوع نیز صادق است؛ یعنی، چنانچه روند صلح خاورمیانه با مشکل مواجه شود، تکثیر تسلیحات هسته ای و کشتار جمعی و شتاب خود را حفظ خواهد کرد.^{۲۲} اما به نظر می رسد علت اصلی تکثیر تسلیحات هسته ای در خاورمیانه، تنها در عدم پیشرفت روند صلح خاورمیانه خلاصه و سرشکن نمی گردد. ولی روند صلح خاورمیانه می تواند به مدیریت تکثیر تسلیحات هسته ای در خاورمیانه کمک بسیاری کند. یکی از قدرتهای بزرگ منطقه ای خاورمیانه، اسرائیل است. حل و فصل بحران خاورمیانه، اسرائیل را به این امر سوق می دهد که تسلیحات هسته ای و تکثیر آن را متوقف کند؛ زیرا خود واقف است که تکثیر آن موجب شکل گیری معمای (معضل) امنیتی در منطقه شده و در این راستا، دیگر قدرتهای منطقه ای را به مسابقه و دستیابی به تکثیر تسلیحات تشویق می کند. اما اگر روند صلح با موفقیت صورت گیرد و اسرائیل نیز از تکثیر تسلیحات جلوگیری کند، شرایط برای ثبات اقتصادی و سیاسی برای خود اسرائیل فراهم می شود و از فرار سرمایه از اسرائیل جلوگیری می شود.

تسلیحات هسته ای مربوط به قدرتها بزرگ منطقه ای و حاصل عملکرد آنهاست، اما تسلیحات کشتار جمعی، محصول کشورهای ضعیف، اقتدارگرا و گروه‌های تروریستی است.

هزینه های بالا و فناوری و توانایی کسب فناوری و همچنین عدم توان کشور ما در پنهان نمودن آن، از جمله ویژگیهای تسلیحات هسته ای است که از توان کشورهای خرد و گروههای تروریستی خارج است. بنابراین، به دلیل ارزان بودن تسلیحات کشتار جمعی و امکان دستیابی آسان به آن، گروههای تروریستی به راحتی می توانند بدان دست پیدا کنند. به طور کلی، از دلایل مهم دیگر در کسب تسلیحات متعارف و غیرمتعارف در بین کشورهای منطقه خاورمیانه، می توان به مواردی همچون شکل گیری معمای امنیتی و ارزان بودن تسلیحات کشتار جمعی اشاره کرد.^{۲۳} شکل گیری معمای امنیتی از جهت ترس و هراسی است که قدرتهای منطقه ای نسبت به یکدیگر دارند. اسرائیل از تحرکات راهبردی و سیاسی کشورهایی همچون ایران، سوریه و لبنان در هراس است. کشوری همچون ایران از نزدیک تحرکات اسرائیل و مصر را دنبال می کند و نگران هرگونه فعالیت‌های هسته ای آنها می باشد.^{۲۴} بنابراین، چندین قدرت در منطقه وجود دارند که به دنبال متوازن ساختن یکدیگر می باشند. گرچه تسلیحات هسته ای ایجاد حفاظ امنیتی نمی کند، اما از جمله ابزارهایی است که در حال حاضر قدرتهای منطقه ای برای متوازن ساختن یکدیگر استفاده می کند. به عبارت دیگر، این گونه تسلیحات نمی تواند شرایط توازن قوا را در منطقه ایجاد کند. در حالی که تعداد محدودی از کارشناسان استدلال می کنند که سلاحهای بازدارنده کشتار جمعی موجب صلح در دوره جنگ سرد شده است، اما باید گفت که این استدلال بر یک نوع توازن قوای شدید و غیرمنعطف دو قطبی استوار بود که کاملاً بی شباهت به عدم توازن در خاورمیانه است. در این منطقه اسرائیل به عنوان دارنده تسلیحات هسته ای، در مقابل چندین رقیب قرار دارد که تسلیحات شیمیایی و بیولوژیکی در اختیار دارند.^{۲۵}

ارزان بودن و همچنین امکان به دست آوردن آسان تسلیحات کشتار جمعی نیز، از دیگر عوامل مهمی است که در حال حاضر در کشورهای منطقه شایع شده است؛ فارغ از اینکه این تسلیحات در دست گروههای تروریستی فجایع بسیار را به همراه دارد. به رغم افزایش قیمت نفت در برهه های مختلف زمانی، کشورهای خاورمیانه تسلیحات متعارف کمتری خریداری کرده اند.^{۲۶} از بین دو دلیل فوق، شکل گیری معمای امنیتی، منافع قدرتهای بزرگ ساختار

نظام بین الملل را در منطقه مورد تهدید قرار می‌دهد. بدان معنا که با بی ثبات شدن منطقه منافع اقتصادی آنها مورد تهدید قرار می‌گیرد. اما تسلیحات کشتار جمعی توان به خطر انداختن امنیت شهروندان کشورهای اروپایی ساکن در اروپا را دارد. بنابراین، تسلیحات کشتار جمعی و تروریسم در فرایندی قرار می‌گیرند که منافع و امنیت شهروندان کشورهای غربی از جمله اتحادیه اروپایی را مورد تهدید قرار می‌دهد. از سوی دیگر، به هر میزان که قدرتهای مداخله‌گر در امور مربوط به خاورمیانه از توان و قدرت بیشتری استفاده کنند، بیشتر مورد توجه گروههای تروریستی قرار می‌گیرند. بر این اساس در راهبرد امنیتی اروپایی ذکر شده است که «تسلیحات کشتار جمعی به طور بالقوه مهلک‌ترین تهدیدها را برای جامعه ما به همراه دارد. در این راستا، رژیمها و معاهدات بین المللی بسیاری وجود دارد، اما در حال حاضر وارد مرحله خطرناکی شده ایم که امکان مسابقه تسلیحات کشتار جمعی وجود دارد. این مسابقه بیشتر از هر منطقه دیگر در خاورمیانه رواج دارد. گسترش دانش بیولوژیکی و افزایش پتانسیل تسلیحات بیولوژیکی در سالهای اخیر امکان حملات شیمیایی را فراهم ساخته است.»^{۲۷} از آنجایی که این هراس اتحادیه اروپایی، هراس قدرتهای بزرگ مداخله‌گر است، آنها را به سمت مذاکرات بیشتر برای عدم تکثیر تسلیحات هسته‌ای و شیمیایی در خاورمیانه سوق می‌دهد. به هر میزان که آنها به مذاکرات روی آورند (چون یکی از ابزارهای دیپلماسی ارباب و تهدید است)، بیشتر مورد تهدید تسلیحات کشتار جمعی و هسته‌ای قرار می‌گیرند.

۳. کشمکشهای منطقه‌ای

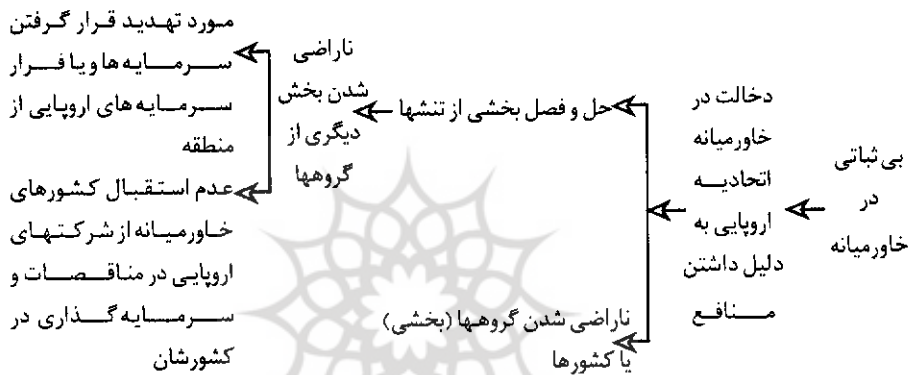
از بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، جنگها و بحرانهای بسیاری در خاورمیانه رخ داده است که با توجه به نزدیکی به اتحادیه آن را به طور مستقیم و غیرمستقیم مورد تهدید و تحت تأثیر قرار می‌دهد. جنگها و بحرانهایی همچون بحران عراق، افغانستان، مسایل هسته‌ای ایران، مسئله کردها و غیره، پیامدهای منفی بسیاری برای مردم و دولتهای خاورمیانه به همراه داشت که قابلیت تسری به اتحادیه اروپایی را دارد. از جمله پیامدهای

بی ثباتی در منطقه خاورمیانه برای اروپا عبارتند از:

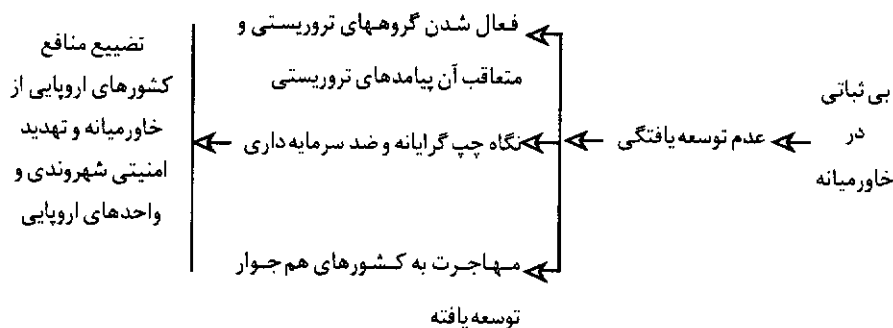
۱. فرار سرمایه: منطقه خاورمیانه از جمله مناطقی است که در حال مدرنیزه کردن بخشهای اقتصادی و اجتماعی خود است، از این رو نیاز به تجهیزات و صنایع مادر، در بین این کشورها ضروری به نظر می رسد. هر گونه ارتقای تجهیزات و صنایع مادر، کشورهای خاورمیانه را به سوی قدرتهای بزرگ سوق می دهد. اما چنانچه در منطقه بی ثباتی حاکم باشد، کشورهای منطقه نه تنها به سادگی نمی توانند سرمایه گذاران خارجی را جذب کنند، بلکه این مسئله باعث فرار سرمایه های کشورهای قدرتمند از منطقه می شود. البته بخشی از این گونه بی ثباتیها را می توان در کشمکشهای بین دولتی و بخش دیگر را در عدم ثبات و کشمکشهای بین گروهی کشورها ملاحظه کرد. ضمن اینکه بی ثباتی توسعه کشورهای خاورمیانه را به تأخیر می اندازد، کشورهای اروپایی و دیگر قدرتها را نیز متضرر می گرداند؛ زیرا لزوم سرمایه داری، سرمایه گذاری است. در جایی که نتوان سرمایه گذاری کرد، سرمایه گذاران متضرر می شوند. اما این خطر بی ثباتی برای تمامی قدرتهای بزرگ است. سؤال این است که، به طور مشخص بی ثباتی در خاورمیانه چه تأثیری بر سرمایه گذاران اروپایی دارد؟ برای پاسخ به این سؤال نگاه آمریکا به خاورمیانه و برعکس ضروری است.

همان گونه که ایالات متحده بعضی از کشورهای جهان را در زمره کشورهای سرکش یا محور شرارت قرار می دهد، این کشورها ایالات متحده را به عنوان ابرقدرت سرکش^(۱) قلمداد می کنند.^{۲۸} بیشتر کشورهای خاورمیانه رویکردی ضد آمریکایی دارند، (چنانچه دولتهای خاورمیانه با رویکرد و حضور آمریکا موافق باشند، گروههایی وجود دارند که از این حضور ناخرسند هستند) و در این ارتباط اجازه نمی دهند که این کشور در بخشهای صنایع مادر در کشورشان سرمایه گذاری کنند. به دلیل اینکه اتحادیه اروپایی هم موضع و متحد ایالات متحده (در ارزشها و راهبردها) می باشد، کشورهای اروپایی نیز مورد تهدید در سرمایه گذاری در این کشورها هستند. از سوی دیگر، به هر میزان که قدرت اتحادیه اروپایی بالا می رود، مداخله جویی این اتحادیه در امور خاورمیانه، به دلیل وسعت منافع، افزایش پیدا

می‌کند. این فرایند کشورهای خاورمیانه را بیشتر تحریک می‌کند و موجب می‌شود در مناقصات بین‌المللی خود، تمایل کمتری داشته باشند تا از شرکتهای اروپایی و آمریکایی دعوت کنند که در کشورشان سرمایه‌گذاری نمایند. در این راستا توجه این کشورها به سوی دیگر قدرتها، همچون روسیه، چین و ژاپن جلب می‌شود و در این میان منافع اتحادیه اروپایی با تهدید مواجه می‌شود. بنابراین می‌توان گفت که:



۲. بی‌ثباتی در خاورمیانه منجر به فروپاشی و سست شدن زیرساختهای فیزیکی، اجتماعی و اقتصادی و به طور کلی روند توسعه در خاورمیانه می‌شود. چنین فرایندی خود منجر به تداوم فقر و عقب ماندگی در این منطقه می‌گردد. همواره بسیاری از مقامات و محققین غرب، همواره یکی از دلایل مهم ترویج و گسترش تروریسم را ناشی از فقر و ناامیدی افراد به زندگی می‌دانند.^{۲۹} یکی از راههایی که گروههای تروریستی سازمان خود را توسعه و گسترش می‌دهند، جذب افراد فقیر و تهیدست و تطمیع آنها به لحاظ مادی است. (به استثناء کسانی که برای اهداف و ایدئولوژی خود به چنین اقداماتی دست می‌زنند). اگرچه شخص بن‌لادن بسیار ثروتمند است، اما اکثریت افرادی که پیرامون خود گرد آورده فقیر هستند که از افکار مذهبی آنها برای مقاصد تروریستی سوء استفاده نموده است. بنابراین می‌توان گفت که بی‌ثباتی در خاورمیانه پیامدهای بسیار منفی برای اروپا دارد:



۳. بی‌ثباتیها در خاورمیانه، آزادیهای فردی، حقوق بشر و حقوق اقلیتها را ضایع می‌گرداند. به رغم اینکه این امر می‌تواند مهاجرت مردم این کشورها را به کشورهای با ثبات (اتحادیه اروپایی) به همراه داشته باشد، مبانی ایدئولوژیک و بنیادین کشورهای غربی از جمله به آمریکا و اروپا را به خطر می‌اندازد. در این راستا، اقدام به مداخله - اعم از مذاکره یا جنگ - می‌کنند. به هر میزان که مداخله افزایش می‌یابد، نگاه بدبینانه کشورهای خاورمیانه به دولتمردان اروپایی افزایش می‌یابد. از این رو، گروهها و کشورهای خاورمیانه به دنبال به چالش کشیدن منافع و قدرت اتحادیه اروپایی می‌شوند.

۴. بی‌ثباتی در خاورمیانه می‌تواند زمینه‌های سست شدن اقتدار حکومتها را به وجود آورده و در نهایت، منجر به شکل‌گیری دولتهای شکست خورده شود. دولتهای شکست خورده خود به پناهگاهی برای تکثیر تسلیحات کشتار جمعی و تروریسم تبدیل می‌شوند که می‌تواند منافع دولتهای غربی را مورد تهدید قرار دهد.

به طور کلی، همان‌گونه که بیان شد، این نوع بی‌ثباتیها، تاثیر مستقیم و غیر مستقیم بر منافع و امنیت اعضای اتحادیه اروپایی دارد. از مهم‌ترین کشمکشهای منطقه‌ای که برای مدتهای طولانی در منطقه خاورمیانه منافع اتحادیه اروپایی را تحت تأثیر قرار داده، بحران اعراب و اسرائیل است. بحران اعراب و اسرائیل، وضعیت و عملکرد اروپاییان را در خاورمیانه بسیار حساس کرده و اروپا را به بازی بسیار دقیق در این منطقه وادار کرده است. هرگونه حمایتی که از سوی کشورهای اروپایی برای یک طرف درگیر در بحران صورت گیرد، طرف

مقابل از اقدام اتحادیه اروپایی ناخرسند می شود. اتحادیه اروپایی، هم در اسرائیل و هم در فلسطین منافع دارد. ضمن آن، در اروپا لابیهای بسیاری از فلسطینیان و یهودیان وجود دارد که دولتهای متبوع خود و اتحادیه اروپایی را به سمت خود می کشاند. علاوه بر آن، در منطقه هر گونه عملکرد جانبدارانه ای موجب ناخرسندی حامیان طرف مقابل می شود و در این میان منافع اتحادیه اروپایی را به چالش می کشد. هر گونه جانبداری اتحادیه اروپایی از اسرائیل، نه تنها موجب تحریک لابیهای فلسطینی، بلکه موجب تحریک کشورهای هم چون ایران و لبنان نیز می شود؛ عکس این وضعیت نیز صادق است. از این رو، این فرایند باعث شده که منافع اروپا در خاورمیانه آسیب پذیرتر شود. از سوی دیگر، علاوه بر اینکه بحران اعراب و اسرائیل با مسایلی همچون فرار سرمایه ها، از بین بردن زیرساختهای فیزیکی، اجتماعی و اقتصادی و همچنین نقض آزادیهای بشر همراه است، پیامدهای سیاسی دیگری را نیز در پی دارد.

تحلیلگران اروپایی بر این باورند که در حال حاضر گروههایی در خاورمیانه وجود دارند که به رغم ترویج بی ثباتی در منطقه، مشروعیت خود را از مخالفت با اسرائیل کسب می نمایند. با حل این بحران، دیگر منبعی برای مشروعیت بخشیدن به این گروهها وجود ندارد، و در نتیجه قدرت و نفوذ این گروهها در منطقه کاهش می یابد.^{۳۰} در همین راستا، گروههایی همچون جنبش حزب الله در لبنان وجود دارند که مشروعیت خود را از مقابله فیزیکی با اسرائیل به دلیل اشغال بعضی از اراضی لبنان کسب می نمایند. با بیرون رفتن اشغالگران از اراضی لبنان همچون شعبات (البته بر سر حاکمیت این اراضی بین سوریه و لبنان اختلاف وجود دارد. اگر تاکنون این اختلافها مسکوت باقی مانده، به دلیل تصرف این ناحیه توسط اسرائیل است)، انتظار می رود که این جنبش در ارتش لبنان دگرگون شود.^{۳۱} به عبارت دیگر، خلع سلاح جنبش حزب الله و یا دگرگون شدن آن در ارتش لبنان، به رغم اینکه برخلاف رویکرد بعضی از مقامات لبنانی بوده و بسیار مشکل نیز هست، می تواند فرایند صلح خاورمیانه را تقویت کند. دیگر پیامدهای امنیتی این بحران (اعراب و اسرائیل) را می توان در شکل گیری معمای امنیتی و لزوم دستیابی و تکثیر تسلیحات هسته ای در بین کشورها منطقه جستجو کرد. در شرایطی که معمای امنیتی بهانه ای شده که بر اساس آن هر دولتی از رهگذر

دستیابی به تسلیحات در جستجوی امنیت است، تنها ناامنی عمومی تشدید و هر کشور از آزادی عمل کامل برخوردار شده است. تقریباً از دو دهه آخر قرن بیستم تا کنون، منطقه خاورمیانه در صدر فهرست دارندگان تسلیحات در جهان قرار گرفته است.^{۳۲}

پاسخ اتحادیه اروپایی به تهدیدهای خاورمیانه

در ابتدا باید گفت که بحرانهای خاورمیانه مهم هستند، اما مهم تر از آن حل آنهاست که به دستیابی به منافع اروپا کمک می کند. در طول جنگ سرد و بعد از آن، اعضای مهم جامعه و اتحادیه اروپایی در مقابل حوادث و بحرانهای خاورمیانه منفعل عمل می کردند. انفعال در مقابل حوادث و بحرانهای خاورمیانه ناشی از ضعف قدرت و ساختارهای اتحادیه اروپایی بوده است، اما با تقویت نهادها و ساختارهای امنیتی و دفاعی در این اتحادیه سعی کرد تا خود را از حالت انفعالی خارج سازد. ژاک شیراک اظهار کرده بود که «بیش از یک دهه فرانسه و اتحادیه اروپایی نسبت به حوادث خاورمیانه منفعل عمل می کرد. اکنون ما به دنبال نقشی مناسب در خاورمیانه هستیم. این در حالی است که ملتهای عرب خاورمیانه ما را به حضور فعال در خاورمیانه فرا می خوانند».^{۳۳}

در پاسخ به این گونه تهدیدها که از سوی خاورمیانه منافع اعضای اتحادیه اروپایی و آمریکا را هدف قرار می دهد، آن دو قدرت سعی دارند تا از طریق دموکراسی سازی (البته در قالبهای مختلفی همچون طرح خاورمیانه بزرگ، تغییر رژیم، مشارکت راهبردی اروپا با خاورمیانه و طرح بارسلونا) بر این گونه تهدیدها و بحرانها قایق آیند. زیرا همان گونه که اعضای اتحادیه اروپایی منفعی برای خود در خاورمیانه ایجاد کرده اند، ایالات متحده نیز در این منطقه منافع بسیاری دارد. بوش که از تهدیدهای خاورمیانه ای تحت عنوان کشورهای سرکش یاد می کند، برای کنترل آنها در صورت نیاز از ساز و کار تغییر رژیم استفاده می نماید. وی بر این باور است که این گروه از کشورهای نظام بین الملل، تضاد منفعی را بین آمریکا و این دسته از کشورها به وجود می آورند.^{۳۴} ایالات متحده آمریکا، تهدیدهای تروریسم، تسلیحات کشتار جمعی و بحران فلسطین و اسرائیل را با یکدیگر مرتبط ساخته است. به طور

مثال، آمریکا در حمله به عراق به رغم اینکه به دنبال کنترل و مهار تسلیحات کشتار جمعی و تروریسم بود، بحران اعراب و اسرائیل را نیز با رژیم عراق مرتبط می‌دانست. وی بر این باور بود که تغییر رژیم در عراق تسهیل کننده بحران عراق و اسرائیل خواهد بود. اما به رغم این ادعای ایالات متحده، حل نسبی بحران عراق همچنان بحران فلسطین و اسرائیل را در بن بست مذاکرات قرار داده است؛ همچنان که با سیاستهای یک جانبه گرایانه اسرائیل از طریق ایجاد دیوار حائل برای حل بحران، نه تنها در حل آن پیشرفتی حاصل نشد، بلکه موجب تشدید بحران نیز شد. در این ارتباط و بر خلاف رویکرد آمریکا که خود را تنها متعهد به حمایت از اسرائیل می‌داند، و حمله به عراق را پیش شرطی برای تداوم قدرت اسرائیل و عامل بقای آن لحاظ می‌کند، اتحادیه اروپایی خود را به دو کشور اسرائیل و دولت فلسطین متعهد می‌داند تا این دو کشور بتوانند در صلح و ثبات و در چارچوب صلح کامل و در کنار یکدیگر زندگی کنند. اتحادیه اروپایی از یک سو مقامات فلسطین را ترغیب می‌کند که در مقابل گروهها و افراد افراطی که حملات تروریستی را طرح ریزی می‌کنند مقابله کنند و از سوی دیگر، اسرائیل را به ممنوعیت از قدرت نظامی برای کشتن مردم و مورد محاصره قرار دادن مردم فلسطین فرا می‌خواند. بدین جهت اتحادیه اروپایی سعی بر آن دارد که رویکرد دیپلماسی را در پیش گیرد. طرح بارسلونا در چارچوب این فرایند قرار دارد، در آنجا این نکته بیان شده بود که، صلح در منطقه بستگی به این دارد که اسرائیل و فلسطین یاد بگیرند چگونه با یکدیگر صادق باشند و در کنار یکدیگر زندگی کنند.^{۳۶} هدف از طرح بارسلونا (که با شرکت ۱۳ کشور خاورمیانه به همراه اتحادیه اروپایی تشکیل شد)، ایجاد رویکرد چند جانبه گرایانه و مشترک در روابط با کشورهای مناطق خاورمیانه، و مدیترانه بود. در این اعلامیه به سه بعد تأکید فراوانی شده است:

۱. بعد امنیتی - سیاسی: هدف از این بخش ایجاد حوزه با ثبات و صلح آمیز است. امضا کنندگان این اعلامیه توافق کردند که براساس منشور سازمان ملل و اعلامیه حقوق بشر جهانی، در راستای توسعه و ترویج دموکراسی عمل کنند و به آزادیهای اساسی مردم احترام گذارند.

۲. بعد اقتصادی - مالی: هدف از این بعد ایجاد حوزه رفاه و تجارت آزاد می باشد. گسترش منطقه آزاد تجاری میان این کشورها تا سال ۲۰۱۰ و کمک ۵ میلیارد دلاری اتحادیه به این هدف، تخصیص بودجه ای برای اشاعه دموکراسی و آزادی در منطقه که بررسی آن را در سالهای ۱۹۹۶ تا ۱۹۹۹، نشان می دهد. این بودجه سالانه ۱۰ میلیون یورو بود. کشورهای انگلیس، آلمان، هلند و سوئد و تخصیص سالانه حدود یک تا دو میلیون دلار به برنامه دموکراسی سازی آن هم در قالب بهبود حاکمیت، گسترش و توسعه روابط تجاری میان هریک از این کشورها و اعضای اتحادیه اروپایی را پذیرفته بودند.

۳. بعد فرهنگی - اجتماعی: هدف از این امر، توسعه مشارکت انسانی و تبادل فرهنگها و درک متقابل جوامع مدنی است،^{۳۸} تأکید بر لزوم تکثرگرایی سیاسی در کشورها، گسترش فرهنگ و سیاست اروپایی و اشاعه دموکراسی از طریق مشارکت و همکاری با نهادهای ملی و حکومتی است.^{۳۹}

اما سؤالی که مطرح می شود این است که تفاوت دو سوی آتلانتیک در پاسخ به تهدیدها در چیست؟ می توان گفت که این تفاوت در پاسخ آمریکا و اروپا به بحرانهای خاورمیانه ای به میزان قدرت دو سوی آتلانتیک بر می گردد. میزان قدرت نظامی یا سخت افزاری نقش مهمی در برخورد با بحرانهای بین المللی دارد. در این ارتباط، تفاوت و دموکراسی سازی اروپا و آمریکا در خاورمیانه را می توان در ضعف و قوت میزان قدرت نظامی و توانمندیها در این حوزه ملاحظه کرد.^{۴۰} بنابراین، شاید بتوان گفت که ضعف قدرت نظامی اتحادیه اروپایی، این اتحادیه را بر آن داشته است که به دنبال حل و فصل مسالمت آمیز تهدیدها و بحرانها برآید و از جنگ پرهیز و اجتناب ورزد؛ زیرا جنگ نقطه ضعف اتحادیه اروپایی بوده و در جنگ است که منافع بسیاری را از دست می دهد. بنابراین، اتحادیه اروپایی نمی خواهد که جنگ دیگری (بعد از جنگ آمریکا با عراق) در منطقه خاورمیانه رخ دهد؛ زیرا:

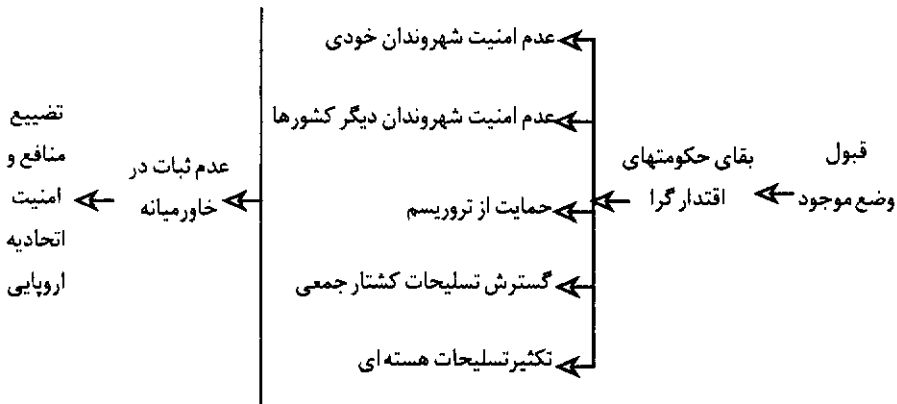
۱. هرگونه جنگ، ضعف اتحادیه اروپایی و مزیت نسبی ایالات در منطقه را به همراه دارد که در نهایت می تواند منافع کشورهای اروپایی را مورد تهدید قرار دهد؛
۲. بحران عراق نشان داد که جنگ در خاورمیانه نه تنها واگرایی در روابط دو سوی

آلاتتیک را به همراه دارد، بلکه در فرایند تصمیم‌گیری در بحران، اعضای اتحادیه اروپایی به سمت واگرایی سوق پیدا می‌کنند؛^{۴۱}

۳. جنگ در خاورمیانه به معنای شکست دیپلماسی اتحادیه اروپایی و تقویت موضع قدرت نظامی در تعاملات و نظم بین‌المللی است؛ و

۴. جنگ خاورمیانه می‌تواند حکومت‌هایی را که به شیوه‌های دیکتاتوری عمل می‌کنند، ساقط گرداند و فضای بدون حکومتی محل امنی برای تروریستها، تکثیر تسلیحات هسته‌ای و جنایتهای سازمان یافته ایجاد می‌کند. این همان ترس و هراسی است که اعضای اتحادیه اروپایی آن را در راهبرد اروپایی در سال ۲۰۰۳ عنوان کرده‌اند.^{۴۲}

با توجه به موارد فوق، می‌توان گفت که اعضای اتحادیه اروپایی وضع موجود این منطقه را قبول دارند و به جای گفتمان تغییر رژیم، بر گسترش و تعمیم ارزشهای لیبرالی در اشکال نرم افزاری تأکید می‌کنند، و بر این باورند که تغییرات تدریجی و آرام را به جای تغییرات سریع و مخاطره‌آمیز در دستور کار قرار دهند، بر اصل و تعامل مثبت و تغییرات نشأت گرفته از درون در همکاری با نهادها و دولتهای بیرونی اصرار می‌ورزند.^{۴۳} در عین حال که اتحادیه اروپایی وضع موجود در خاورمیانه را قبول دارد، دموکراسی‌سازی و اصلاحات سیاسی و اقتصادی را نیز دنبال می‌کند. در راستای قبول وضع موجود، ثبات حکومت‌های اقتدارگرا نیز تضمین می‌شود. همان‌گونه که بیان شد، از نظر قدرتهای بزرگ کنونی، وجود حکومت‌های اقتدارگرا نه تنها امنیت شهروندان آنها را مورد تهدید قرار می‌دهد، بلکه امنیت شهروندان قدرتهای بزرگ را نیز به خطر خواهد انداخت، ضمن آنکه حفظ وضع موجود حکومت‌هایی همچون حکومت عراق (پیش از حمله) را تضمین می‌کند که می‌توانند حامی تروریسم، گسترش دهنده تسلیحات کشتار جمعی و در نهایت عامل بی‌ثبات‌سازی در خاورمیانه شوند؛ چنین وضعیتی، تضييع منافع اعضای اتحادیه اروپایی را به دنبال دارد.



اما دموکراسی‌سازی و اصلاحات دموکراتیک هرچند تاریخی، دو پیامد متناقض را به همراه دارد: ۱. دموکراسی‌سازی در خاورمیانه باعث صلح و ثبات و افزایش رفاه در منطقه می‌شود. استدلال این است که رژیم‌های دموکراتیک جایگزین رژیم‌های اقتدارگرا، به اقتصاد آزاد و روابط همکاری جویانه وابسته خواهند شد و همچنین، این رژیم‌ها سیاست خارجی غیرتجانسی در پیش خواهند گرفت. اشاعه دموکراسی امری واقع‌گرایانه و در جهت منافع کشورهای غربی است؛ چرا که دموکراسی‌ها از تروریست‌ها حمایت به عمل نمی‌آوردند. پس، بین ترویج دموکراسی و امنیت رابطه مستقیمی ایجاد می‌شود. ۲. دموکراسی‌سازی در خاورمیانه یکی از اشکال مهم حمایت از رژیم‌های اقتدارگرای منطقه محسوب می‌گردد.^{۴۵} بدان معنا که حکومت‌های غیردموکراتیک خاورمیانه به سادگی توان تغییر ماهیت را ندارند و نخواهند داشت. از این رو، با تفسیر ظاهری در سیاست و حکومت سعی دارند وانمود کنند که در فرایند دموکراسی‌سازی قرار دارند. اما در واقع ماهیت خود را حفظ می‌کنند. در این راستا، سیاست‌های دموکراسی‌سازی اتحادیه اروپایی بقای حکومت‌های اقتدارگرا را به خودی خود تضمین می‌کند. شاید بتوان این سردرگمی اتحادیه اروپایی در برخورد با دولتهای خاورمیانه را با عدم وجود قدرت نظامی آن مرتبط دانست. اتحادیه اروپایی می‌خواهد که تمام بحرانها را از طریق دیپلماسی و مذاکره حل و فصل کند. حل و فصل بحرانها از این طریق موجب ایجاد تناقضهایی در رویارویی با بحرانها می‌گردد. اما چنانچه اتحادیه اروپایی نیز همانند

ایالات متحده قدرتمند شود، می تواند از این وضعیت ابهام آمیز در تصمیم گیریها خارج شود. در این بین، بعضی از دولتهای خاورمیانه ای تصور می کنند که می توانند به اتحادیه اروپایی به عنوان قدرتی که قادر به کنترل افراطی گرایی های ایالات متحده است تکیه کنند، غافل از اینکه این گونه برخورد اتحادیه اروپایی ناشی از عدم وجود قدرت نظامی آن اتحادیه است. فارغ از تهدیدهای خاورمیانه برای اروپا، پاسخی که اروپا به بحرانهای خاورمیانه ای می دهد، تأثیر بحرانها را بر منافع اروپایی تشدید می کند. بحران اعراب و اسرائیل و بحران هسته ای ایران از بحرانهای مهم بین المللی هستند، ولی از آن مهم تر واکنش اروپاییان به بحرانهاست که می تواند تضمین کننده منافع آنها در خاورمیانه باشد.

نتیجه گیری

منطقه خاورمیانه از جمله مناطق مهم جهان است که به لحاظ اقتصادی و راهبردی حایز اهمیت است. موقعیت جغرافیایی و اقتصادی خاورمیانه به گونه ای است که توجه بازیگران و قدرتهای بزرگ نظام بین الملل را به خود جلب می کند. اهمیت این منطقه خاورمیانه تا جایی است که می تواند موازنه قدرت را به نفع یا به ضرر قدرتهای بزرگ برهم زند. یکی از دلایل حضور ایالات متحده در منطقه خاورمیانه، ضمن کسب منافع، متوازن ساختن قدرت دیگر قدرتهای بزرگ همچون چین، روسیه و اتحادیه اروپایی می باشد. در عین حال که این منطقه به لحاظ انرژی اقتصادی و راهبردی حایز اهمیت است، در مقایسه با دیگر مناطق جهان منبع بی ثباتی نیز محسوب می شود و همین امر اهمیت منطقه را دوچندان می گرداند. این دو وضعیت - بی ثباتی و اهمیت منطقه خاورمیانه - نگاه قدرتهای بزرگ را بیشتر متوجه خود کرده و بنا به این منطق که قدرت ایجاد «حق» می کند، آنها را وادار می دارد در مناطق دخالت کنند و به دنبال کسب و حفظ منافع در آن باشند.

جهان معاصر با بحرانهای بسیاری دست و پنجه نرم می کند و منافع قدرتهای بزرگ تحت مسایل مختلفی قرار می گیرد؛ بحرانهایی از قبیل: حکومتهای اقتدارگرا، تروریسم، تکثیر تسلیحات هسته ای و بیولوژیکی و جنایتهای سازمان یافته. این بحرانها تأثیر مستقیمی

بر منافع قدرتهای بزرگ دارد و به رغم اینکه تهدیدها در مناطق گوناگون برای قدرتهای بزرگ تأثیرات متفاوتی بر جای می‌گذارد، تهدیدهای منطقه خاورمیانه منافع تمامی قدرتهای بزرگ را تحت تأثیر قرار می‌دهد. هیچ قدرت بزرگی وجود ندارد که در این منطقه منفعی نداشته باشد، از این رو بی‌ثباتی در خاورمیانه منافع تمامی قدرتهای بزرگ را تحت تأثیر قرار می‌دهد. ضمن اینکه خاورمیانه تمامی بحرانهای بسیار حاد جهان را در خود جای داده است، تأثیر متفاوتی بر اتحادیه اروپایی دارد. نزدیکی جغرافیایی و داشتن مستعمره و علقه‌های اجتماعی اتحادیه اروپایی، کشورهای خاورمیانه و همچنین حضور گسترده و تاریخی اعضای اتحادیه در خاورمیانه، اهمیت این منطقه را برای اتحادیه دوچندان می‌کند. در این راستا اعضای اتحادیه اروپایی در راهبرد امنیتی خود با برشمردن تهدیدهای مهم امنیتی، منطقه خاورمیانه را منبع بی‌ثباتی در عرصه نظام بین‌الملل قلمداد نموده‌اند. مهم‌ترین تهدیدهایی که از سوی خاورمیانه منافع اروپا را تهدید می‌کند، عبارتند از: تروریسم، تکثیر تسلیحات هسته‌ای و کشتار جمعی، و کشمکشهای منطقه‌ای. اتحادیه اروپایی در راستای کسب منافع بر آن می‌شود که پاسخی به این گونه تهدیدها بدهد؛ پاسخی که با توجه به توان اقتصادی و نظامی و در جهت کسب منافع خود باشد.

هرگونه پاسخ به بحرانهای خاورمیانه بر کسب منافع اتحادیه اروپایی تأثیر بسزایی می‌گذارد، بدان معنا که بخشی از تهدیدها، بر منافع اروپا تأثیر می‌گذارد، اما مهم‌تر از خود بحران پاسخ به بحران است که منافع آن را بسیار متأثر از خود می‌کند. هرگونه پاسخ اروپا به بحرانهای خاورمیانه اگرچه یک کشور و یا گروههایی را خاورمیانه‌ای یا گروههایی را در منطقه خرسند می‌سازد، اما به دلیل وجود گروههای متضاد، بر منافع دیگر گروهها تأثیر منفی می‌گذارد که این امر بر منافع اروپا تأثیر گذار است و در نتیجه، پاسخ اروپا باید بسیار دقیق باشد. برای مثال، در حال حاضر دستیابی ایران به فناوری هسته‌ای یک بحران مهم برای اروپا و آمریکا و همچنین دیگر قدرتهای بزرگ به شمار می‌آید. پاسخ اتحادیه اروپایی به این بحران، تأثیر مستقیمی بر منافع آن اتحادیه دارد. تصویب قطعنامه در شورای حکام علیه ایران که توسط اروپا و آمریکا صورت گرفت، منافع آنها را در ایران تحت تأثیر قرار داد. آقای لاریجانی،

دبیر شورای امنیت ملی، اظهار کرده بود که تصویب این قطعنامه ما را در شراکت اقتصادی و تجاری با اروپا به تجدید نظر وامی دارد. در حال حاضر، اروپا مهم‌ترین شریک تجاری ایران است و بیشترین صادرات نفتی و غیر نفتی ایران به اروپا صورت می‌گیرد و ایران مهم‌ترین واردکننده ابزار و تجهیزات از اروپاست. بنابراین، پاسخ اروپاییان به تهدید و بحران هسته‌ای ایران تأثیر مستقیمی بر منافع آنها می‌گذارد. همین امر در مورد بحران فلسطین و اسرائیل نیز صادق است.

در راستای پاسخ به تهدیدها، این اتحادیه از میان گزینه‌های مهم جهت مهار بحران‌هایی نظام‌آنارشیک بین‌الملل (گزینه‌های جنگ و دیپلماسی)، همواره گزینه جنگ را به دلایلی که ذکر شد، فارغ از توان و یک‌پارچگی اتحادیه اروپایی رد می‌کند؛ زیرا این چنین تصور می‌شود که با این گزینه (دیپلماسی) بهتر می‌توان منافع خود را حفظ کرد و افزایش داد. عدم پذیرش جنگ به معنای حفظ وضع موجود، به رغم ناراضی بودن از این وضعیت - تضاد با مبانی فکری و فلسفی اتحادیه اروپایی است. بنابراین گزینه دیگر را که همان دیپلماسی است، برمی‌گزیند. با این حال، تجربه نشان داده است که به دلیل وجود حکومت‌های اقتدارگرایی خودمحور در خاورمیانه و همچنین وجود باورهای نهادینه شده در بین بسیاری از مردم خاورمیانه، رویکرد دیپلماسی به تنهایی کارایی ندارد. کاربرد زور هم علاوه بر هزینه بالا، با پاسخ و واکنش منفی و تضييع منافع اروپایی روبه‌رو می‌شود. در چنین وضعیتی، مقامات اتحادیه اروپایی دچار انبهام راهبردی در مواجهه با بحران‌های خاورمیانه‌ای شده‌اند، در واقع اگر بسیاری از کشورهای منطقه رویکرد دیپلماسی اتحادیه اروپایی را می‌پذیرند، ناشی از هراسی است که از رویکرد سخت‌افزاری ایالات متحده دارند.

جدول ۱

	% of GDP Defense	Defense Expenditure US \$ m	World Ranking	GNP US \$
آمریکا	۳/۳	۳۴۸۵۵۵	۱	۱۰۲۰۷
اتحادیه اروپا	۱/۸	۲۲۴۱۸۴	۲	۶۰۲۰۷
چین	۴/۱	۴۳۵۵۱	۶	۱۲۳۴/۲
ژاپن	۱/۰	۳۹۲۰۰	۳	۴۳۲۳/۹
روسیه	۴/۸	۵۰۸۰۰	۱۶	۳۰۶/۶

منبع:

The Military Balance, 2004-05; World Development Indicators, 2004.

جدول ۳. پیش‌بینی تولید نفت خام

	۲۰۲۰	۲۰۱۵	۲۰۱۰	۲۰۰۵	۲۰۰۰
اروپای غربی	۴/۴	۵/۱	۵/۹	۶/۷	۶/۷
دیگر کشورها	۰/۱	۰/۲	۰/۲	۰/۲	۰/۲
اوپک	۵۲/۱۰	۴۲/۳۰	۳۵/۹۰	۲۹/۹۰	۳۰/۲

منبع:

"Oil-Out Look To 2020," *Oppec Review*, June 2003.

پاوقیها:

1. Stephen Walt, "Alliances: Balancing and Bandwagoning," W, Robert Art and Robert Jervis, *International Politics*, New York: Longman 1999.
2. Norman A. Graebner, "The United States and Nato, 1953-69," in, "*Nato After Thirty Years*, (ed) by, Lawrence Kaplan and Robert Clason, Willigton Schlarly Resourcer inc. 1981, p. 46.
3. Samuel Huntington, "The Lonely Superpower," in, Glenn P. Hastedt, *American Foreign Policy*, USA: Mc Grow Hill, 2001, p. 29.
4. Treaty of Maastricht, www.eurotreaties.com
5. Ivo H. Daalder and Michael O'Hanlon, "Unlearning the Lessons of Kosovo," in, Glenn P. Hastedt, "*American Foreign Policy*," USA: Mc Grow Hill, 2001, p. 60.
6. Robert Kagan, *Of Paradise and Power*, New York: Alfred A. Knopf, 2003, p. 36.
7. The Military Balance, 2004-2005 and World Development Indicators, 2004.
8. Barry Buzan and Ole Waver, *Regions and Powers: The Structure of International Security*, UK: Cambridge University Press, 2003, p. 37.
9. سید کاظم سجادی پور، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: چند گفتار در عرصه های نظری و عملی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۸۰، ص ۹۹.
10. Eberhard Rhein, "Europe and The Greater Middle East," in, Robert D. Balck Will and Michael Sturmer, *Allies Divided*, London: The MIT Press, 1997, p. 49.
11. "The European Union's Oil Supply," in, www.europa.eu.int/comm/energy/oil/doc/2000, p. 3.
12. Adnon Shihab-Eldin and Mohammad Hamel and Garry Brenn, "Oil-outlook to 2020," *Opec Review*, Vol. XXII, No. 2, June, 2003, p. 89.
13. Geoffrey Kemp, "Europe's Middle East Challenges," *The Washington Quarterly*, 27:1, Winter 2003, p. 161.
14. *A Secure Europe in a Battered World, European Security Strategy*, Brussels, 12 December 2003, in, www.iss.eu.org/solana
۱۵. فرانتس نویمان و هربرت مارکوزه، آزادی، قدرت و قانون، ترجمه عزت الله فولوند، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۰، ص ۳۵۹.
16. World Views 2002, Survey of American and European Attitudes and Public Opinion on *Foreign Policy* Chicago Council of Foreign Relations and German Marshall Fund of the USA, p. 2.
۱۷. کریگ کندی و مارشال بوتان، «شکاف راستین در دو سوی اقیانوس اطلس»، صفحه اول، شماره ۶۷، ص ۳۸.
18. Laurence Thievox, "European Security and Global Terrorism: The Strategic Aftermath of Madrid Bombing," *Perspectives* 22, 2004, p. 59.
19. The European List of Terrorist Organisation," In www.terrorism.net

۲۰. کنت والتز؛ به نقل از کاظم غریب آبادی، بررسی تحلیلی معاهده منع جامع آزمایشهای هسته‌ای، تهران: موسسه چاپ و انتشارات دانشگاه امام حسین (ع)، ۱۳۸۲، ص ۸۴.

21. Dalia Dassa Kaye, "Bound to Cooperate? Trans Atlantic Policy in the Middle East," *The Washington Quarterly*, Winter, 2003-04, p. 180.

22. Steven L. Spiegel, *The Middle East and WMDs in 2015*, In Steven L. Spiegel and Jennifer D. Kibbe and Elizabeth, Matthews, UK: The Edwin Mellen Press, 2001, p. 2.

23. Ibid., p. 2.

24. Ibid., p. 17.

۲۵. دیموند الویش هینبوش، سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه، ترجمه علی گل محمدی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۲، ص ۱۷۲.

26. Steven L. Spiegel, op.cit., p. 4.

27. European Security Strategy, p. 4

28. Samuel Huntington, op.cit., p. 30.

29. Qutedin, Ivo Daalder, "The End of Atlanticism," *Survival*, Vol. 45:2 Summer, 2001.

30. Volker Perthes, "America's Greater Middle East," and Europe: "Key Issues for Dialogue," *East Policy*, Vol. XI:3, Fall 2004, p. 91.

۳۱. روزنامه اطلاعات، ۱۳۸۲/۱۲/۱۰.

۳۲. هینبوش، همان، ص ۱۶۴.

33. Robert Satloff, "America, Europe and the Middle East in the 1990s: Interest and Policies," in, Robert D. Blakwill and Michael Strumer, *Allies Divided*, London: The MIT Press 1997, p. 34.

34. William Kristol and Robert Kagan, "Excerpted dangers: Crisis and Degense Policy," in, Glenn P. Hostedt, *American Foreign Policy*, Mc Grow-Hill, 2001, p. 28.

35. Ferrero Waldner, Eus' Position on The Middle East Conflict, in, www.europa.eu.int.com/external_relation, p. 1.

36. Rosemary Hollis, op.cit., p 192.

۳۷. حسن حسینی، طرح خاورمیانه بزرگ تر: القاعده در راهبرد امنیت ملی آمریکا، تهران: موسسه ابرار معاصر، ۱۳۸۳، ص ۱۸۴.

38. Spen Doscnrhode and Anders Stubkjaer, *The European Union and the Middle East*, London: Sheffield Academi Press, 2002, p. 31.

۳۹. حسینی، پیشین، ص ۱۸۴.

40. Robert Kagan of Paradise and Power, op.cit., p. 22.

41. Javier Solana, "A New Era for Transatiantic Relation," *Review of International Affairs*, No. 1109, p. 17.

42. European Security Strategy, op.cit., p. 5.

۴۳. حسینی، پیشین، ص ۱۸۵-۱۸۴.

44. Robert Aliboni and Laura Guzzone, "Democracy in the Arab Countries and the West," *Meditranean Politics*, Vol. 9:1, Spring 2004, p. 88.

45. Ibid., p. 89.



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی